

با طراحی عکس نوشته از اپیات و متن های پر کن زیده
هر برنامه، سعی می کنیم به نحوی قانون جبران
را درباره کج حضور و آموزش هایی که دریافت
داشته ایم رعایت کنیم.

کہ تو آن ہوئی و باتی ہو شپوش
خویشتن را کم مکن، پا وہ مکوش

مولانا

عکس نوشته ایات و نکات انتخابی

برنامه ۹۲۱ گنج حضور

www.parvizshahbazi.com

بِتِ من ز در در آمد، به مبارکی و شادی
به مرادِ دل رسیدم، به جهانِ بی مرادی

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۲

کنج حضور، پروز شهبازی، برنامه ۹۲۱





مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۲

تو بپرس چون درآمد؟ که برون نرفت هرگز
که درآمد و برون شد، صفتی بود جمادی

کنج حضور، پژوهشگاهی، برنامه ۹۲۱

غُلظم، موكه: حون شد؟ ز چکونگى بِرون شد
تُو چکونه اى، و لىكىن توزبى چکونه زادى

مولوي، ديوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۲



كنج حضور، پروزې شهبازى، برنامه ۹۲۱

چه چگونه بُد عدم را؟ چه نشان نهی قدم را؟
نگر اولین قدم را که تو بس نکو نهادی

قدم: دیرینگی، قدیم (مقابل حدوث)

مولوی، دیوار شمس، غزل شماره ۲۸۴۲



کنج حضور، پرویز

شهریاری، برنامه ۹۲۱



کنج حضور، پرویز شهباز سر بر نامه ۹۲۱

همه بی خودی پسندم، همه تن چو گل بخندم

به طرب میان بیندم، که چنین دری گشادی

مولوی، دیوال شمس، غزل شماره ۲۸۴۲

بِتِ من ز در در آمد، به مبارکی و شادی
به مرادِ دل رسیدم، به جهانِ بی مرادی

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۲

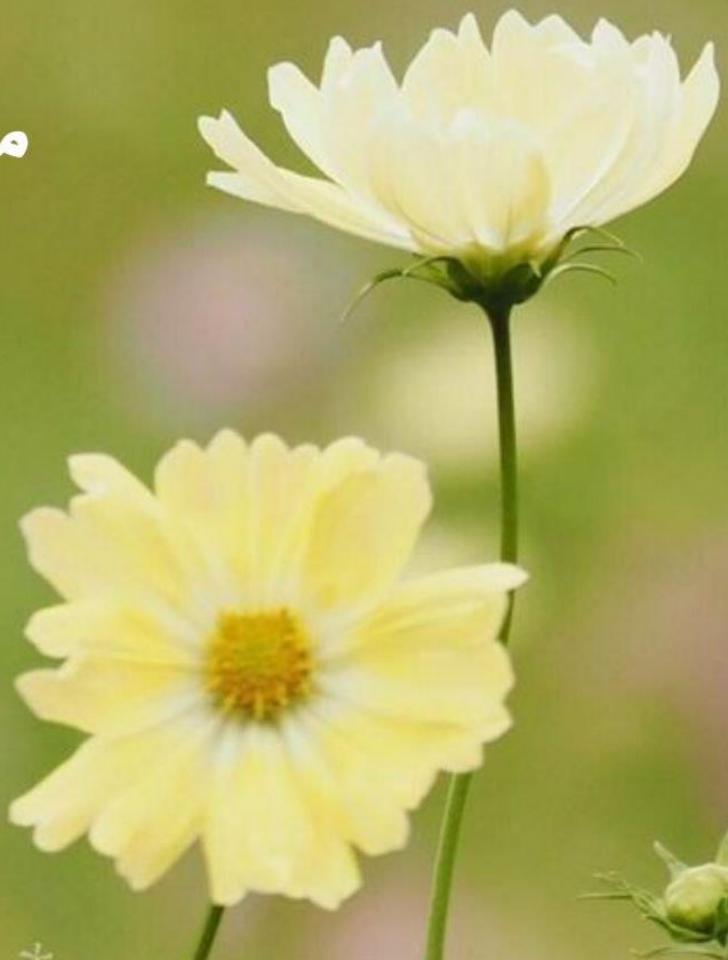
کنج حضور، پروز شهبازی، برنامه ۹۲۱



چون ز زنده مُرده بیرون می‌کند نفس زنده سوی مرگی می‌شند

مولوی، مثنوی، دفتر
پنجم، بیت ۵۵۰

گنج حضور، پرویز
شهربازی، برنامه ۹۶۱



از هر جستی تو را بلاداد
تازگشیده بی جهات

گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۹۲۱

مولوی، دیوان
شمسم، غزل ۶۸۳

اگر نه عشقِ شمس الدین بُدی در روز و

شب ما، ا،

فراغت‌ها کجا بودی ز دام و از سبب ما، ا؟!

مولوی، دیوان شمس،
خزل شماره ۷۱



گنج حضور پرویز
شهمبازی، برنامه ۹۲۱

مولوی، شوی، دفتر دوم، پیت ۴۷

حس خناشت، سوی مغرب دوان

حس درپاشت، سوی مشرق روان

دُرپاش: نثار کنندهٔ مروارید، پاشندهٔ مروارید،
کنایه از حس روحانی انسان.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۱

چون به من زنده شود این مُرده تن

جانِ من باشد که رُو آرد به من

من کنم او را ازین جان محتشم

جان که من بخشم، بییند بخشم

جانِ نامهره نبیند رویِ دوست

جز همان جان کاملِ او از کویِ اوست

مولوی، شوی، دفتر سوم، ایامت ۴۶۷۸_۴۶۸۰

کنج حضور، پرویز شهرزادی، برنامه ۹۲۱

ای بسا سرمستِ نار و نارجو
خویشتن را نورِ مطلق داند او

جز مگر بندهٔ خدا، یا جذبِ حق
با رهش آرد، بگرداند ورق
تا بداند کان خیالِ ناریه
در طریقت نیست ^{اَلَا} عاریه

ناریه: آتشین

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۳۶۸_۱۳۶۶

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۱

ای بسا کفّار را سودای دین
بندِ او ناموس و کِبر و آن و این
بندِ پنهان، لیک از آهن بَتَر
بندِ آهن را بِدَرَانَد تبر

بندِ آهن را توان کردن جدا
بند غیبی را نداند کس دوا

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۳۲۴۶_۳۲۴۸
گنج حضور پرویز شهریازی، برنامه ۹۲۱

علتی بُشَر ز پندار کمال
نیست اندر جان تو ای ذو دلال

ذو دلال: صاحب ناز و کرشمه

از دل و از دیدهات بس خون رود

تا ز تو این مُعجّبی بیرون رود

مُعجّبی: خودبینی

علّت ابلیس أنا خیری بُدھست
وین مرض در نَفس هر مخلوق هست

مولوی، مشوی، فقراؤل، آیات ۳۲۱۶-۳۲۱۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۱

نفس و شیطان، هر دو یک تن
بوده‌اند

در دو صورت خویش را بنموده‌اند

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۳

گنج حضور، پرویز

شهربازی، برنامه

۹۲۱



چون فدای بی و فایان می شوی

از گمانِ بد، بدان سوی روی؟

مولوی، مثنوی

دفتر سوم، بیت ۳۳۸

گنج حضور، پرویز شهر بازی، برنامه ۹۲۱



قبله کردم من همه عمر از حَوَل

آن خیالاتی که گم شد در آجَل

مولو ر

شور

دفتر ششم

پست ۱۲۵۳



گنج حضور، پرویز سهیاری، برنامه ۹۲۱

تا به دیوار بلا ناید سَرِش نَشَوَدْ پَنْدِ دل آن گَوشْ کَرِش

مولوی، مثنوی، دفتر
پنجم، بیت ۲۰۶۳

کج حضور پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۱

گفت: می‌دانم سبب این نیش را
می‌شناسم من گناهِ خویش را

من شکستم حرمتِ آیمان او
پس یمینم بُرد دادستانِ او

یمین: دست راست

آیمان: جمع یمین، سوگند

من شکستم عهد و، دانستم بَدست
تا رسید آن شومیِ جُرأت به دست

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۶۸۹ - ۱۶۸۷

آنکه بینداو مُسَبِّب را عیان

کی نہ دل پر سبب ہای جہان؟

گنج حضور

پرویز شہبازی

برنامہ ۹۲۱

مولوی

مشنوی

دفتر دوم

بیت ۳۷۸۷



رَبْ می گوید: برو سوی سب چون ز صنعتم یاد کردی؟ ای عجب

صنعت: آفرینش، آفریدن، عمل، کار، نیکی کردن، احسان

گفت: زین پس من تو را بینم همه
زنگدم سوی سب و آن دمدمه

دمدمه: شهرت، آوازه، مکروه فریب



مولو، شور، دفتر سوم ایات ۳۱۵۶ - ۳۱۵۷

گنج حضور، پرویز شعبانی، برنامه ۹۲۱

گویدش: رُدُوا لَعَادُوا، كَارِ تُوست اى تو اندر توبه و میثاق، سُست

مولوی، مشتوى، دفتر سوم، بيت ۳۱۵۸

«حضرت پروردگار که به سُست ايماني چنین بندهای واقف است
می فرماید: «هرگاه تو را به عالم اسباب بازگردانم، دوباره مفتون
همان اسباب و علی ظاهری می شوی و مرا از یاد می بری.
کار تو همین است ای بندۀ توبه‌شکن و سُست عهد.»

رُدُوا لَعَادُوا: اگر آنان به این جهان برگردانده شوند، دوباره به
آنچه که از آن نهی شده‌اند، بازگردند.

لیک من آن ننگرم، رحمت کنم

رحمتم پرست، بر رحمت تنم

مولوی، شوی، دفتر سوم، پیت ۳۱۵۹

ای خود می جوش اندرا ابتلا
تا نه هستی و، نه خود ماند تو را

گنج حضور

پرویز شهبازی

برنامه ۹۲۱

مولوی، شوی

دفتر سوم

پیت ۴۱۷۸



صح نزدیک است، خامش، کم خوش
من همی کوشم لی تو، تو مکوش



مولوی، مثنوی، دفتر
سوم، بیت ۱۱

کنج حضور، پرویز
شهریاری، برنامه ۹۲۱

کنگ حضور، پرویز شهریاری، برنامه ۹۵

مولوی
مثنوی
دفتر
بوم بیت
۳۴۰۶

آنستوارا گوش کن، خاموش باش
چون زبان حق نگشته، گوش باش

چون تو گوشی، او زبان، نی جنسِ تو گوش هارا حق بفرمود: آن‌صُتْوا



مولوی، منتوی، دفتر
اول، بیت ۱۶۲۲

گنج حضور، پرویز
شہبازی، برنامہ ۹۲۱

پس شما خاموش باشید آنچه تو
تا زبان تان من شوئم در گفت و گو



مولوی، مثنوی، دفتر
۳۶۹۲ دوم، بیت

گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۹۲۱

قوّت از حق خواهم و توفيق و لاف
تا به سوزن بر کنم اين کوه قاف

مولوی، مثنوی، دفتر اول، آيات ۱۳۸۹ - ۱۳۸۸

سرل شيري دان که صفحها بشكند
شير آن است آن که خود را بشكند

گنج حضور

پرويز شهر بازي

برنامه ۹۲۱



لا شَك، اين تَركِ هوا تلخى دِه است
ليک از تلخى بُعدِ حق بِه است

لا شَك: بدون شک، بی تردید

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، آیات ۱۷۶۹ - ۱۷۶۸

گر جهاد و صَوم سخت است و خشن
ليک اين بهتر ز بُعدِ مُمتحن

صَوم: روزه، روزه گرفتن
مُمتحن: امتحان کننده

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۱

رنج کی ماندَمی که ذُوالِینَ

گویدت: چونی؟ تو ای رنجورِ من

ذُوالِینَ: صاحبِ منت‌ها، صاحبِ عطا‌ها، از صفاتِ خداوند

مولوی، مشتوی، دفتر ششم، بیت ۱۷۷۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۱



ور نگوید، کِت نه آن فهم و فن است
لیک آن ذوق تو پرسش کردن است

مولوی، متنوی، دفتر ششم، ابیات ۱۷۷۲ - ۱۷۷۱

آن مَلِیحان که طبیبانِ دل‌اند
سوی ونجوان به پرسش مایل‌اند

مَلِیح: نمکین، زیبا

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۱

مولوی، دیوان شمس

غزل شماره ۳۱۲۰

اگر بر دلِ ما، دو صد قفل باشد
کلیدی فرستی و در را کشای

گنج حضور
پرویز شهبازی
برنامه ۹۲۱

دَرآ در دلِ ما، که روشن چراغی
دَرآ در دو دیده، که خوش تو تیایی

اگر لشکرِ غم سیاهی در آرد
تو خورشیدِ رزمی و صاحبِ لَوایی

صاحب لَوا: امیر، فرمانروا

لَوا: پرچم



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۱۲۰

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۱

قفل ز فتست و گشايند خدا دست در تسليم زن و اند ر رضا

زَفَتْ: سبیر، بزرگ

مولوی، شویی، دفتر سوم،
پیت ۳۰۷۳

گنج حضور، پرویز شهباذی،
برنامه ۹۲۱



ذره ذره کر شود مفتح
لیز کشايش نیست جزان کریا

مولوی، مشنونی، دفتر سوم، بیت ۳۰۷۴

کنچ حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۱



چون نباشد حفظ و تقوی، زینهار دور کن آلت، بینداز اختیار

زینهار: بر حذر باش، کلمه تنبیه

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۰

اختیار آن را نکو باشد که او
مالک خود باشد اندرا **اتّقوا**

اتّقوا: تقوا پیشه کنید، پرهیز کنید.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۹

گنج حضور، پرویز شعبانی، برنامه ۱۲۱



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ایات

۲۵۸۸-۲۵۸۹

کنچ حضور، پروزیر شهبازی، برنامه ۹۲۱

هر کجا بینی بر هنه و بی نوا

دان که او بگریخته است از اوستا

تا چنان گردد که می خواهد دلش
آن دل کویر بد بی حاصلش

گرچنین گشتی که اُستاخوستی
خویش را و خویش را آراستی
هر که از اُستا گریزد در جهان
او ز دولت می‌گریزد، این بدان

مولوی، مثنوی، دفتر دوم،
۲۵۹۰ - ۲۵۹۱ ابیات

کنج حضور، پرویز شهباذر، سر نامه ۹۲۱





مولوی، مثنوی، دفتر پنجم،

۵۶۹ بیت

گنج حضور، پرویز شهبازی،
برنامه ۹۲۱

می فزاید در وسایط فلسفی از دلایل، باز بر عکش صَفی

وسایط: جمع واسطه

فلسفی: منسوب به فلسفه، فیلسوف، من ذهنی

صفی: مراد از صافی همان صافی است، خالص، انسان زنده به حضور

این گریزد از دلیل و از حجاب از پی مَذْلُول سر بُرده به جیب

مَذْلُول: دلالت کرده شده، رهمنو شده

گر دُخان او را دلیل آتش است
بی دُخان ما را در آن آتش خوش است



دُخان: دود

مولوی، مثنوی،

دفتر پنجم، ایات

کنج حضور، پروز

۵۷۰-۵۷۱

شہبازی، برنامہ ۹۲۱

خاصه آن آتش که از قرب وَلا از دُخان نزدیک تر آمد به ما

وَلا: دوستی و محبت

«... وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ.»

«... وَمَا از رگ گردن او، به او نزدیک تریم.»

قرآن کریم، سوره ق(۵۰)، آیه ۱۶

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۷۲
گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۱



پرتوِ روح است نطق و چشم و گوش
پرتو آتش بُود در آب، جوش

آن چنان که پرتوِ جان، بر تن است
پرتوِ آبدال، بر جان من است

جانِ جان، چو واکشد پا را زِ جان
جان چنان گردد که بی جان تن، بدان

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۳۲۷۴-۳۲۷۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۱

سَر از آن رُو می نَهَم من بر زمین
تا گواهِ من بُود در یَوْمِ دین

یَوْمِ دین: روزِ قیامت

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۷۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۱

یَوْمِ دِينٍ كَه زُلْزَلتِ زِلْزالَهَا اين زمين باشد گواهِ حال‌ها

«إِذَا زُلْزِلتِ الْأَرْضُ زِلْزالَهَا. وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا. وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا.
يَوْمَئِذٍ تُحَدَّثُ أَخْبَارَهَا. بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا.»

«هنگامی که زمین را با [شدیدترین] لرزش بزرگ کردند، و زمین بارهای گرانش را بیرون اندازد، و انسان بگوید: زمین را چه شده است؟ آن روز است که زمین خبرهای خود را می‌گوید؛ زیرا که پروردگارت به او وحی کرده است.»

قرآن کریم، سوره زلزال (۹۹)، آیه ۵-۱

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۷۶



کوٽْحَدُث جَهْرَةً أَخْبَارَهَا در سخن آید زمین و خارها

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۱

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت

۳۲۷۷



چون مبارک نیست بر تو این علوم
خویشتن گولی کُن و، بگذر ز شوم

گُول: ابله، نادان، احمق

چون ملایک گو که: لا عِلْمَ لَنَا
يَا إِلَهِ، غَيْرَ مَا عَلَمْتَنَا

«مانند فرشتگان بگو: خداوندا، ما را دانشی نیست جز آنچه خود به ما آموختی»

«قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.»

«گفتند: منزهی تو. ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای دانشی نیست؛
تویی دانای حکیم.»

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۱۷۵-۳۱۷۶

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۳۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۱

عاشقان از بی مرادی‌های خویش باخبر گشتند از مولای خویش

بی مرادی شد قَلَّا وَوْزِ بَهْشَت
حُفَّتِ الْجَنَّةَ شَنَوْ اَیْ خَوْشْ سَرَشَت

قَلَّا وَوْزِ: پیش‌آهنگ، پیشرو لشکر

حدیث

«حُفَّتِ الْجَنَّةَ بِالْمَكَارِهِ وَحُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ.»

«بهشت در چیزهایی ناخوشایند پوشیده شده و دوزخ در شهوات.»



در هر آن کاری که میل است بدان
قدرت خود را همی بینی عیان

در هر آن کاری که میلت نیست و خواست
ان در آن جبری شدی، کین از خداست

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۶۳۶-۶۳۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۱

بستی تو هستِ مارا، بر نیستیٰ مطلق

بستی مرادِ مارا بشرطِ بی مرادی

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۳۵

کنج حضور

پروزیر شہزادی، برنامہ ۹۲۱



ترک کن این جبر را که بس تھی سست

تا بدا نی سر سر جبر چیست

ترک کن این جبر جمعِ مَنْبَلَان
تا خبر یابی از آن جبر چو جان

مَنْبَل: تنبیل، کاهل، بیکار

ترکِ معشوقی کن و، کن عاشقی
ای گمان برده که خوب و فایقی

فایق: چیره، مسلط، بذر

مولوی، شوی، دفتر سوم، ابیات ۳۱۸۷-۳۱۸۹

غُلطم، موكه: حون شد؟ ز چکونگى برون شد
تۇ چکونە ئى، و لىكىن تۈزلى چکونە زادى

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۲



كنج حضور، پروپر شهبازى، برنامه ۹۲۱

کنج حضور، پرویز شہبازی، برنامہ ۹۲۱

چنان کشت و چنین کشت، چنان راست نماید
مدانید که حوند، مدانید که خندید

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۸۶

کارِ من بی علّت است و مُستقیم
هست تقدیرم نه علّت، ای سَقیم

مولوی، شوی، دفتر دوم، میت ۱۶۲۶

سَقیم: بیدمار

کنج حضور

پروز شهبازی، برنامه ۹۲۱

چه چگونه بُد عدم را؟ چه نشان نهی قدم را؟
نگر اولین قدم را که تو بس نکو نهادی

قدم: دیرینگی، قدیم (مقابل حدوث)

مولوی، دیوار شمس، غزل شماره ۲۸۴۲



کنج حضور، پرویز
شهریاری، برنامه ۹۲۱



من از عدم زادم تورا، بر تخت بنها دم تورا
آینه‌یی دادم تورا، باشد که با ماخوکنی

مولوی، دیوان شمس، غزل ۶۴۳

این عدم خود چه مبارک جایست
که مددهای وجود از عدم است

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۳۵

به هر کجا عدم آید، وجود کمر گردد
زهی عدم که چو آمد، ازو وجود افزود

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۵۰

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ بِدَان كَه عدم آمد اميد عابدان

مولوی، مشنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۱۹

«حق تعالی زنده را از مردہ بیرون کشد. بدان که عدم
مایه امیدواری پرستشگران است.»

«يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيَّ وَيُخْبِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا
وَكَذَلِكَ تُخْرِجُونَ.»

«زنده را از مردہ بیرون آرد و مردہ را از زنده. و زمین
را پس از مردنیش زنده می سازد و شما نیز این چنین

گنج حضور از گورها بیرون شوید.» قرآن کریم

سوره روم (۳۰)، آیه ۱۹

پرویز شبازی، برنامه ۹۲۱

A photograph of a small, densely forested tropical island. The island is covered in tall palm trees and lush green foliage. It has a white sandy beach on one side that meets the ocean. The water is a vibrant turquoise color, appearing shallow and clear near the shore and transitioning to deeper blue further out. The sky is a clear, bright blue.

کنج حضور

پروز شہبازی، برنامہ ۹۲۱

مولوی، شوی، دفتر پنجم، میت ۸۰۲

تا لبِ بحر، این نشانِ پایه‌است
پس نشانِ پا درونِ بحر لاست

**آنستُوا پِذير، تا بِر جان تو
آيد از جانان، جزاي آنستُوا**

مولوي، مثنوي، دفتر
سوم، بيت ۲۷۲۶

آنستُوا: خاموش باشيد

گلم مظور، پرويز
شهمازي، برنامه ۴۰۱

کنچ حضور، پروز شهبازی، برنامه ۹۲۱

بساط: هر چیز گستردنی
مانند فرش و سفره

حکم حق گسترد بهر ما بساط
که بگویید از طریق انبساط

مولوی، شوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

کنج حضور، پرویز شهباز سر بر نامه ۹۲۱

همه بی خودی پسندم، همه تن چو گل بخندم

به طرب میان بیندم، که چنین دری گشادی

مولوی، دیوال شمس، غزل شماره ۲۸۴۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۱

جهد کن، در بی خودی خود را یاب زود تر، و الله أعلم بالصواب

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۱۸

«در راه خدا چنان بکوش که به مرتبه بی خویشی رسی،
و در مرتبه بی خویشی، من حقيقی خود را هر چه
سریعتر بیابی. و خدا به راستی و درستی داناتر است.»

کج حضور

پروزہ شہبازی، پر نامہ ۹۲۱

شمع جهان، دوش نبُد نورِ تو در حلقة ما
راست بگو! شمعِ رُخت دوش کجا بود کجا؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۱

سوی دل ما بنگر، کز هوسِ دیدن تو
نیست شد و سیر نشد از طلب و طال بقا

طال بقا: عمرش دراز باد

دوش کجا بود مهت؟ فیمه و فیل و سپهت؟
دولت آنها، که درو مسین تو بگشاد قبا
دوش به هرجا که بُدی، دانم کامروز ز غم

کشته بُود همچو دلم مسجد لا حول و لا

گنج حضور، پرویز، شهبازی، برنامه ۹۲۱

گفت: ای یاران از آن دیوان فیم که ز لاحولی ضعیف آید پیم

لَاحُولَ: مَنْظُورٌ لَاحُولَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ

بِهِ مَعْنَى نَيْسَتْ نِيرَوِيَّ بِهِ جَزْ نِيرَوِيَّ خَدَا

پی: بنیان، شالوده، پایه

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۸۸

دوش همی گشتم من تابه سحر ناله کنان

بَدْرُكَ بِالصُّبْحِ بَدْا هَيَّجَ نَوْمِي وَنَفِي

«ماه چهارده شبہ تو سحرگاه طالع شد، خوابم را
پریشان کرد و از بین برد.»

سایه نوری تو و ما جمله جهان سایه تو

نور که دیده است که او باشد از سایه جدا؟

مولوی، دیوالی شمس، غزل شماره ۴۱



گاه بُود پهلوی او، گاه شود محو درو
پهلوی او هست خدا، محو درو هست لقا

سایه زده دست طلب، سخت در آن نور عجب
تا چوب کا هد بکشد نور خدایش به خدا

شرح جدایی و در آمیختگی سایه و نور
لا یَتَناهی و لَئِنْ جِئْتَ بِضِعْفٍ مَذَدًا

«به پایان نمی‌رسد، اگرچه تو هم مرا یاری مضاعف بکنی.»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۱

اٽصالی بی تَکیف، بی قیاس

هست ربُّ النَّاسِ رَبُّ الْجَانِ نَاسٌ

تَکیف: کیفیت پذیری، کیفیت داشتن

«قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ
تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا.»



«بگو: «اگر دریا برای نوشتن کلمات
پروردگار من مُرگب شود، دریا به
پایان می‌رسد و کلمات پروردگار من
به پایان نمی‌رسد، هر چند دریایی
دیگری به مدد آن بیاوریم.»»

(قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۱۵۹)

گنج حضور، پروزش‌هایی، برنامه ۹۲۱



مولوی، شوی، دفتر سوم، میت ۱۹۶۱

بی‌نهایت حضرت است این بارگاه
صدر را بگذار، صدرِ توسّت راه

نور مسبب بُود و هر چه سبب سایه او

بی سببی قدْ بَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ سَبَبًا

«خداوند، بی سببی را سبب همه چیز قرار داده است.»

**آینه همدگر افتاد مسبب و سبب
هر که ذه چون آینه گشتسست، ندید آینه را**

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۱)

کنج حضور، پرویزشهریاری، برنامه ۹۲۱



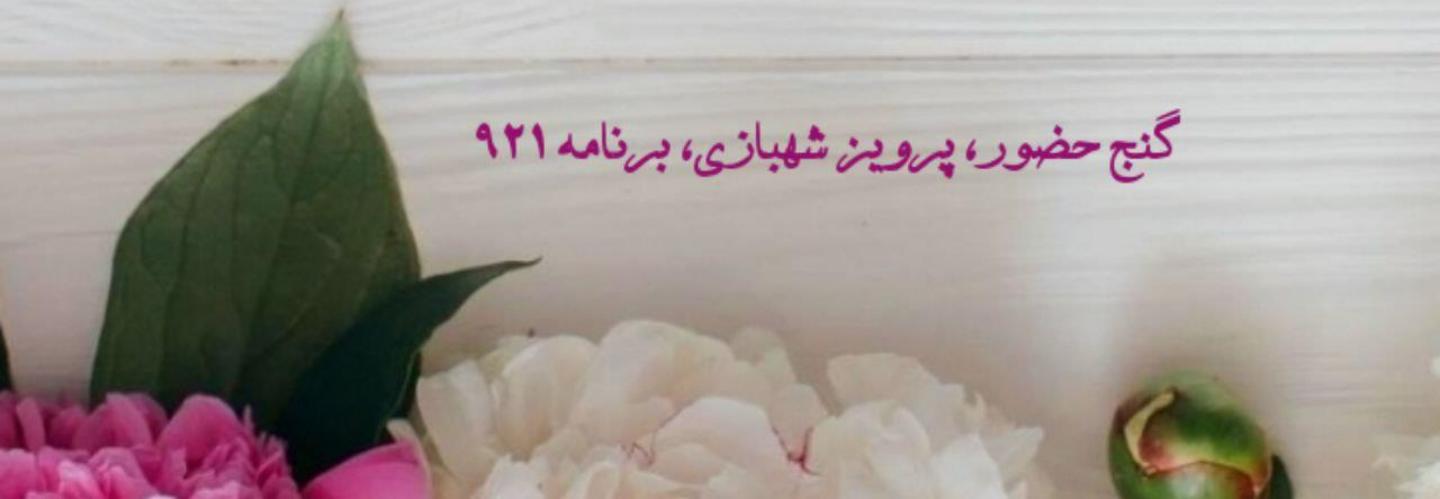
خداوند یا زندگی در
انسان حتماً به خودش
که بی‌نهایت است،
زنده می‌شود.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۱



زنده شدن ما به خداوند،
این طور نیست که نهایت داشته
باشد و یک جایی متوقف بشود،
بلکه زندگی مان از یک جایی به
بعد تحت اداره او قرار می‌گیرد.

گنج حضور، پروین شهبازی، برنامه ۹۲۱



انسان از لحظه‌ای که به تدریج اجازه می‌دهد که زندگی
در او به خودش زنده بشود، تمام فکرها یش خلاق
می‌شود، بنابراین من ذهنی مسیر زندگی انسان را به
حوادث و اتفاقات و شرطی شدگی‌ها یا کارهایی که
دیگران می‌کند، نمی‌اندازد، یعنی ما اداره امور، زندگی و
سرنوشت خودمان را شخصاً به عهده می‌گیریم، مسئول
می‌شویم.

مراد دل عبارت از این است که در دلِ ما

از طریق فضایشایی، زندگی به بی‌نهایتِ

خودش زنده بشود، مراد دل در واقع

هدف‌های جسمی این‌جهانی نیست.

مرادِ دل با هدف‌های ذهنی که ما در زندگی

داریم و در زمان هستند، فرق دارد.

گنج حضور، پرویز سُبّازی، برنامه ۹۲۱

این مطلب خیلی مهم است که بدانیم این
جهان جهانِ بی‌مرادی است. در جهانی که
به مراد نمی‌شود رسید، انسان به مرادِ دلش
می‌رسد. این طرح دقیق و عالی است، چرا؟
برای این‌که انسان را زندگی یا خداوند در جایی
قرار داده به هر طرف که می‌رود، به بن‌بست
می‌رسد، می‌گوید پس کدام طرف بروم؟
آخرسر می‌بینید مولانا می‌گوید این جهت‌ها را
رها کن! همینجا فضا را باز کن!

بی مرادی معنی اش این است

که هر کسی که وارد این جهان

می شود، در جهت های فکری

بی مراد می شود، بنابراین بهتر

است هر چه زودتر بفهمد که مراد

از جهت های فکری نخواهد آمد.

من ذهنی مرادِ دل را با هدف‌هایی که در
زمان باید به آن برسد مثل این‌که فلان
مدرک را می‌گیرم، همسر پیدا می‌کنم،
بچه‌دار می‌شوم، خوش‌بخت می‌شوم،
این‌قدر پول درمی‌آورم، یکی می‌داند.

گنج حضور، پروینز شهپارزی، پر نامه ۹۲



مولانا علت‌رها نشدن ما در ذهن را

توضیح می‌دهد:

علتش این است که شما

چکونگی، چونی، چندی و

روش برای رسیدن به خدا دارید.

شما همیشه فقط یک قدم می‌توانی برداری،
بیش از یک قدم نداریم. آن را باید درست
برداری و آن قدم قدموی است که این لحظه
برمی‌داری، ما قدم دوم نداریم، چون همیشه در
این لحظه هستیم.

پس قدم یک قدم است، اگر دیدید قدم دوم،
سوم را پیش‌بینی می‌کنید چجوری بردارم، بدانید
که در ذهن هستید و نخواهید رسید.



انسان قبل از ورود به این جهان هم خداوند با او هست، هم مبارک قدم است، هم شاد است، هم مرادِ دلش را بلد است و به صورتِ هشیاری بی فرم واردِ این جهان می شود، البته به این چیزها هشیار نیست که واردِ جهانِ بی مرادی می شود، واردِ جهانِ انسان هایی می شود که فکر می کنند مراد در به دست آوردنِ چیز هایی است که در مرکز شان است.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۱



مولانا می‌گوید، باید تسلیم
بشوی یعنی به ما می‌گوید که
از آن چیزی که ذهنست در این
لحظه نشان می‌دهد کم یا زیاد،
تو زندگی نخواه! بلکه اطراف آن
فضا باز کن! زیرا زندگی همین
فضای باز شده است.

ما فکر می کردیم که در این جهان
چیزهایی مثل پول، بچه، ملکه، مقام و
این جور چیزها یا اصلاً باورها یا حتی
دردها، مراد ما هستند و این صفت
هم یک دست آوردهایی دارد که این
جهانی است مانند تأیید، توجه و احترام
مردم و آن هم درواقع حاصل کار ما در
این جهان است، ولی به تدریج متوجه
می شویم که این دید غلط است.

آن چیزی که ذهنِ

ما نشان می‌دهد فقط

برای این است که ما در

اطرافش فضاباز کنیم.

هرچه بیشتر فضا باز می‌کنیم، به نظر
می‌آید که بیشتر کنترل و اداره زندگی
خودمان دستِ خودمان می‌آید، دیگر این‌که
قربانی حوادث بشویم، قربانی فکرهایمان
 بشویم، دائمًا فکر بکنیم، ناراحت بشویم، یا
کسی یک حرفی بزند، یا یک کاری بکند، ما
ناراحت بشویم، با فضایشایی می‌بینیم که
آن حالات‌ها کم و متوقف می‌شود.

ما اصلاً زیر بار اشتباه نمی رویم که
من بد می بینم. ما همین راه من ذهنی
رامی رویم، که می گوید من می دانم و
بهره هستم.

من ذهنی و دید بر حسب همانی دگی ها، دائمًا
به ما ضرر می زند، متوجه می شویم که چرا من
هر فکر و عملی می کنم به درد منتهی می شود؟
چرا من این همه سعی کردم که رابطه ام را
با همسرم با فرزندم خوب کنم ولی خوب که
نشد که هیچ، بدتر هم شد؟ دلیل این را من
متوجه می شوم که بر حسب همانی دگی ها و
عقل من ذهنی می خواستم این کار را بکنم.
زندگی از من می خواهد از طریق عشق و فضای
گشوده شده این کار را بکنم.

ما آنقدر مرکز را
عدم نگه می داریم،
فضارا باز می کنیم
که هیچ همانپدکی
در مرکز ما نمائد.

گنج حضور پرویز شهبازی، برنامه

مانمی توانیم حدس بزنیم

که خداوند ما را چگونه به

خودش زنده می کند؟

این کار قضا و کن فکان است.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۱





کار ما لحظه به لحظه
فضاگشایی است، اولین
قدم فضاگشایی است،
دومین قدم نداریم چون
همیشه در این لحظه
هستیم.

من ذهنی حادث است،
من ذهنی را ما درست کردیم.
خداوند را ما درست نکردیم
او ما را درست کرده، او
ما را هم درست نکرده ما
خودش هستیم.

گنج حضور، پرویز شعبانی، برنامه ۹۲۱

ذهن از خداوند یا زندگی تعاریفی
دارد، توصیفاتی دارد. ما می‌گوییم

خداوند عادل است، خداوند

این‌طوری است، خداوند آن‌طوری

است، یعنی نشان می‌نہیم.

خلاصه عدم که نشان ندارد.

نشان گذاشتن و توصیف کردن مالِ جسم است. اگر به خدا اطلاق بشود، یعنی ما داریم خودمان را هم توصیف می‌کنیم. پس ما در توصیف خودمان خواهیم ماند. ما خودمان هم بی‌چگونه و بی‌توصیف هستیم.

هر موقع به این مطلب پی بردیم، متوجه می‌شویم که در مرکزمان جسم نیست، چون نمی‌توانیم خودمان را توضیح بدھیم.



وقتی به این مطلب پی بردیم که ما بی توصیف هستیم، نشان نداریم کسی از ما نمی پرسد
حالت چطور است؟ چون حال ما همیشه خوب است، چون مرکز ما عدم است، یعنی از جنس خداست. خدا همیشه حالت خوب است، چون بیزینس نمی کند که ضرر بکند، بگوییم چون ضرر کرده امروز حوصله ندارد.

خوب نگاه کن که اولین قدم را بسیار خوب بگذاری. اگر کسی اولین قدم را که همیشه اولین قدم در این لحظه است را درست بگذارد، یعنی چنان فضا باز کند که در مرکزش جسم نماند، کارش درست است.

پس ما فهمیدیم باید چکار بکنیم. اولین قدم را باید درست بگذاریم.

در این لحظه ما به عنوان انسان
توانایی انتخاب مان را به کار می بریم
و دو تا انتخاب داریم، یکی این که
می رویم به ذهن و از طریق
همانیدگی ها می بینیم و هُشیاری
جسمی پیدا می کنیم، یا در این
لحظه فضنا را باز می کنیم و شادی و
آرامش را به زندگی مان می آوریم.

اگر فضارادرست باز کنید، امکان
ندارد که پیشرفت نکنید.

گنج حضور

پرویز شبازی، برنامه ۹۲۱



شکایت یک نوع اقدامِ من ذهنی
است، یک نوع سبب‌سازی است.

فقط فضاغشایی و آوردنِ خدا
به مرکزمان است که به ما
کمک می‌کند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۱

این لحظه از جنس
خداوند و ثابت است،
تغییر نمی‌کند.

همیشه این لحظه است.

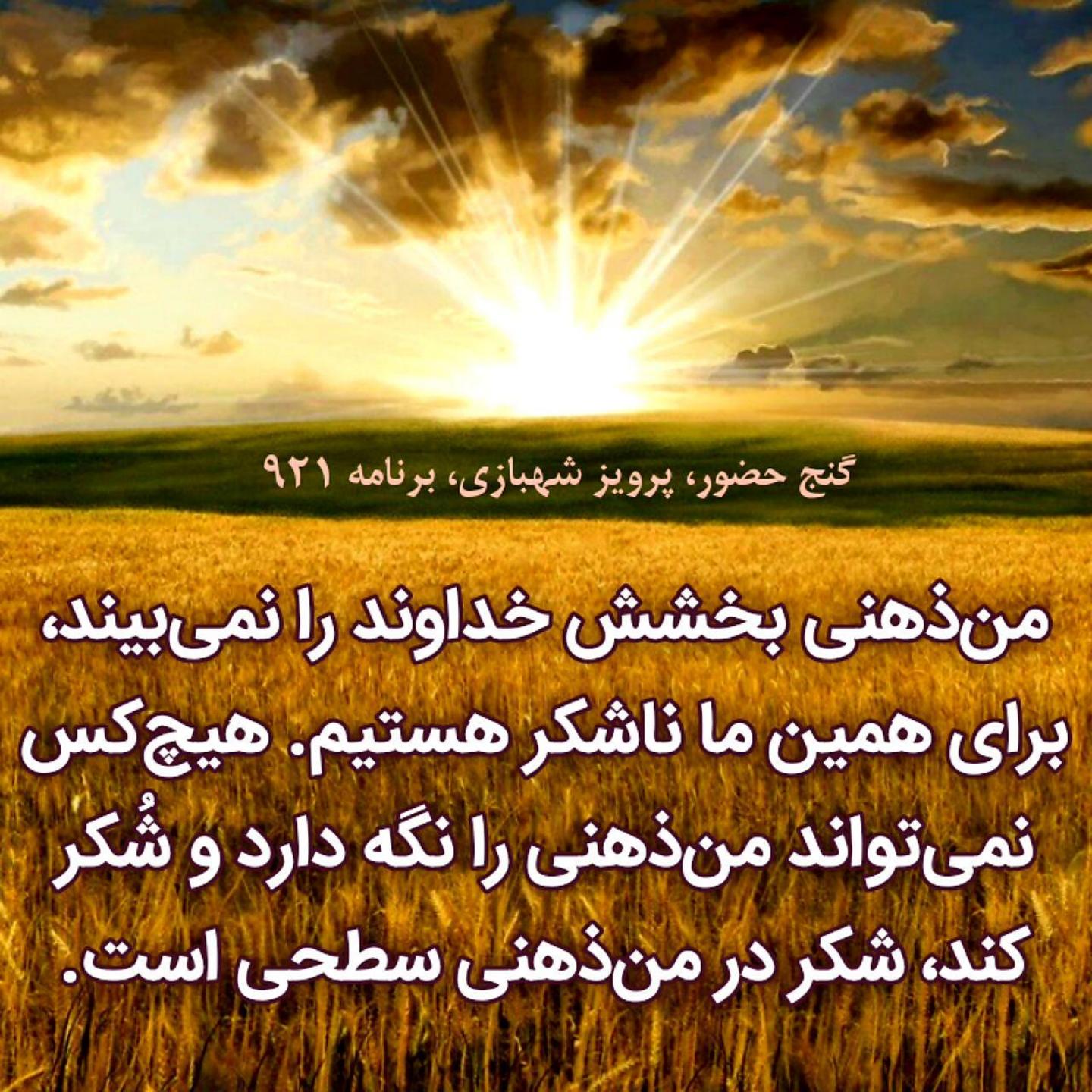
آن جوهری که می‌تواند در زندگی

ما توازن و بالانس را برقرار کند،

آن فضای گشوده شده است،

با ابزارهای ذهن نمی‌شود من ذهنی

را معالجه کرد.



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۱

من ذهنی بخشن خداوند را نمی‌بیند،
برای همین ما ناشکر هستیم. هیچ کس
نمی‌تواند من ذهنی را نگه دارد و شکر
کنده، شکر در من ذهنی سطحی است.

کنج حضور

پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۱

هر چیزی که ذهن من به من نشان
می دهد نمی تواند من را ناراحت کند،
نمی تواند سرنوشت من را تعیین کند،
برای این که آفل است و گذر است،
بنابراین از هر چیزی که ذهنم نشان
می دهد ناراحت نمی شوم.





زمان یاک چنر
ڈھنسی است و
واعصت نیت،

گنج حضور، پرویز شہبازی، برنامہ ۹۲۱

ما حتی اینقدر متوجه نیستیم که جسم ما
هم بیوفاست، از آن هم کام میخواهیم، مراد
میخواهیم.

میگوییم زیبایی من، جوانی من، قدرت من،
هیکل من باید مورد توجه قرار بگیرد، درحالی که
این هم بیوفاست، شما بیوفایی اش را میبینید
که سنش دارد میرود بالا، کهنه‌تر میشود یک
روز هم از بین میرود.

پس ما از جسممان هم مراد نمیخواهیم.

ما می‌گوییم این لحظه اولین لحظه زندگی
من است، درواقع قدمی که الان می‌گذارم،
تنها قدمی است که همیشه می‌توانم بگذارم،
غیر از این قدم، قدم دیگری ندارم بگذارم و
این فضاغشایی کامل است که مرکز را
عدم می‌کند و من را زیر قانونِ قضا و
بگو و می‌شود خداوند درمی‌آورد.

تا تمرکز و نورافکنمان روی خودمان روشن
نباشد، حزم و صبر نداشته باشیم، به پیغام
قضا گوش ندهیم با فضای گشوده شده
متوجه نشویم که هشیاری خودش است
که به سوی هشیاری می‌رود، این‌ها را تا
نداشیم و روی خودمان اجرا نکنیم، به هیچ
جا نمی‌رسیم.

ما نباید با من ذهنی‌مان دخالت کنیم،
اگر دخالت کنیم، درد ایجاد می‌کنیم.



داشتیک چیزی

معنی اش این

نیست که می توانید

از آن مراد بگیرید.

کنج حضور
پروز شهبازی
برنامه ۹۲۱



کنح حضور، پروز شهابی، برنامه ۹۲۱

ذهن دائمًا سبب می‌سازد و سبب‌ها
در واقع تصاویر ذهنی هستند، اتفاقات
هستند، مُسبِب الاصباب نیست، یعنی
خداوند نیست.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۱

بی مرادی معنی اش این است که ما را
را اشتباه می روییم که از جسم‌ها مراد
می خواهیم و بی مراد می شویم، اگر کسی
بداند از جسم‌ها که مراد می خواهد و
بی مراد می شود چرا بی مراد می شود،
واقعاً پیشرفت می کند.



گنج حضور، پرویز شبازی برنامه ۹۲۱

هرچیزی که ذهن به من نشان می‌دهد
آفل و گذرا است.

هرچیزی که می‌آید و می‌رود، هرچیزی که
زوال‌پذیر است، گذراست، از بین رفتنی
است و این‌ها کدام چیزها هستند؟
هرچیزی که به ذهن ما می‌آید.

این سیستم در دساز که به ما سلطه دارد و جبر را به ما تحمیل کرده، موقت است. آن چیزی که آمده و نمی‌رود، جنس خداوند است. هر چیزی که ذهن بتواند نشان بدهد، باید بیاید و برود و در آخر سر هیچ چیز از آن در ما نماند.

از شرطی شدگی‌ها و سبب‌های
ذهنی دچار جبر ذهن می‌شویم و
خودمان را به حساب نمی‌آوریم.
می‌گوییم که اصلاً من اختیاری
ندارم، من مجبورم این‌طوری
زندگی کنم.

مراد ما موقعی بهدست می‌آید که از
مرادهای ذهنی این جهان چشم بپوشیم.
توجه کنید این محرومیت نیست! مرکز
را خالی می‌کنیم، داریم می‌گوییم که
همیشه درون ما باید خالی باشد، اتفاقاً
کسی که درونش خالی است بهتر از
زندگی لذت می‌برد و بهتر به آن مرادهای
این جهانی هم می‌رسد.



کنج حضور، پژوهشگاه زر، رنامه ۹۲۱

اگر در این لحظه فضایشایی
کامل انجام بشود، معادل این
است که من دارم از خداوند یا
زندگی عذرخواهی می‌کنم.



تَجْلِيْ حَدَّا وَنَذَرَ دَرَوْنَ شَما
مَبَارِكٌ اسْتُ و سَادِيْ دَارِدٌ

گنج حضرور، پرویز شهر بازی، برنامه ۹۲۱

در مرکزی که همانیده است، خامی
و حس کمیابی وجود دارد، ما ارزش
خودمان را نمی‌دانیم و خودمان را به
جسم تقلیل دادیم و می‌بینید که قول
می‌دهیم و قولمان را به خاطر ارزش
همانیدگی می‌شکنیم.

گنج حضور پرویز
شبازی، برنامه



اگر قرار باشد فضا را باز کنیم و زیر
فضاگشایی و قانون قضاؤ کن فکان
ما را تبدیل کند،
سؤال کردن ما را در ذهن نگه می دارد.

گنج

حضور، پرویز سهیلی، برنامه

۹۲۱



ای انسان در مسیر معنوی سؤال
نکن! چگونگی تبدیل را
توضیح نم! نگو آدم این کار را
بکند به خداوندی رسد، چون
این سب سازی ذهن است.

ما مرتب از طریق قرین منقبض
می‌شویم، واکنش نشان می‌دهیم،
در حالی‌که باید منبسط بشویم. حالا
این دفعه به جای انقباض، انبساط
پیدا کنیم، حتی اگر کسی بَدو بیراه
هم می‌گوید که من ذهنی ما خوش
نمی‌آید می‌خواهد منقبض بشود
و واکنش نشان بدهد، ما منبسط
 بشویم، یعنی شبیه خداوند شویم.

مطمئن باشید که علت
عدم تبدیل شما به این
علت است که دائماً در
چگونگی هستید. سؤال
می‌کنید چکار کنم به
خداوند زنده بشوم؟



کنج
حضور، پرویز شبازی، برنامه
۹۲۱

وقتی که در این لحظه بی مراد می شویم، می رنجیم،
خشمگین می شویم، زیر نفوذ پندار کمالمان
همستیم، بنابراین زیر نفوذ قضا و کنفکان نیستیم،
این درس مهم است.

این سؤال را از خودت بپرس که آیا این لحظه
من فضائگشا با قضا و کنفکان هستم یا زیر نفوذ
پندار کمال و جبر من ذهنی و گرفتار ذهن هستم؟

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۱

شما هر موقع بی‌چگونگی را تجربه کردید بدانید که کارتان درست است، یعنی زندگی دارد روی شما کار می‌کند، دارید پیشرفت می‌کنید.

هر موقع دیدید لنگ می‌زنید در چگونگی، چرا این طور هستم؟ چرا آن طور هستم؟ چرا آن شخص آن کار را کرده است؟ گرفتار من ذهنی هستید.

ما دائمًا سؤال می‌کنیم، چکار کنیم که این
فضا وسیع‌تر شود، نمی‌توانید پیدا کنید، ذهن
نمی‌شناسد، یعنی اگر شما پیشرفت نمی‌کنید حتّاً
یک جایی یک کاری می‌کنید که می‌روید به
ذهن، آن جاهای کجاها است؟ لزومی هم ندارد
پیدا کنید.

بہتر است تنہا قدمی کہ در زندگی می‌توانیم
برداریم و آن این قدم است در این لحظه
آن را نیک بگذاریم.

یکی از بزرگ‌ترین اشکالات انسان دست

برنداشتن از توضیح ذهنی است وی خواهد این

تبديل را توضیح بدهد و چون می‌خواهد توضیح

بدهد دائماً در ذهنش زندانی می‌ماند.

کنچ حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۱



اندازه‌گیری میزان حضور با ذهن و خطاکشِ

ذهن غلط است. این‌که شما بعضی وقت‌ها

خودتان را با خطاکش ذهن اندازه می‌گیرید

و ناامید می‌شوید و به تصور خودتان

پیشرفت نکرده‌اید، این کار زیان‌آور است.

فقط فضا باز کنید و جلو بروید. امکان ندارد

فضا را درست باز کنید و پیشرفت نکنید.

علت‌ها معیار و وزنه سنجش هستند. شما نگاه

کنید شما یکی را ارزیابی می‌کنید می‌گویید به این

علت، به این علت، این شخص آدم خوب و

خردمندی است، پس علت که ذهنی است

مورد استناد و ابزار شما است. وقتی ابزارتان

علت ذهنی است، شما در ذهن هستید.

هیچ کس نمی تواند بین شما
و خداوند و اسطه بشود.

گنج حضور

پرویز شهبازی

برنامه ۹۲۱

هیچ موقع نگویید که به این علت من
لیاقت زنده شدن به زندگی را ندارم.
هرچه که به زبان می‌گویید آن ذهنی
است، تقدیر از فضای گشوده شده
می‌آید و ما نمی‌دانیم چیست. تسلیم
ما مهم است، نه علتهایی که برای
من ذهنی بیمار مشخص است.

مولانا می گوید نگو من چطور بیهسوی

خداوند می روم، چه کسی به خداوند

بیشتر نزدیک می شود، چه کارهای

بکنم به خداوند نزدیک تر بشوم، به

اوزنده بشوم. این سوالات بی ربط

است.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۱

توجه می‌کنید که هرچه که ما به
ذهن می‌بینیم حادث است. حادث
به وسیلهٔ قدم درست شده. این تن
همین بدن فیزیکی ما حادث است.
تمام فکرهای ما حادث است. یعنی
این‌ها بعداً ساخته شده‌اند، از اول
نبوده‌اند.

حضور و عدم بیشان است.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۱



کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۱

این لحظه ابدی است. من مردفی نیستم.

آن چیزی که مردفی است، این تغییرکننده‌ها

هستند که در من دائمًا تغییر می‌کنند. بدفهم

هم جزوش است، پس این بدن من یک روزی

می‌میرد، هیچ مسئله‌ای هم نیست بمیرد،

اما من خودم مردفی نیستم.

همین آن این لحظه است، این قدم را
نیکو بر می‌داریم. دوباره همین آن، این
لحظه، قدم را نیکو بر می‌داریم. هر لحظه
فضاگشایی می‌کنیم.

در واقع هر لحظه غلط است. ما هم چون
عادت کردیم بر حسب ذهن صحبت کنیم،
بر حسب زمان صحبت کنیم، می‌گوییم
هر لحظه. ما هر لحظه نداریم! همیشه این
لحظه است. هر لحظه مال ذهن است.



این غصه‌ها و رنجش‌ها که فعلًا در

ما انباشته شده یک مانع هستند و

باید حل بشوند، این‌ها را به‌خاطر

اشتباه دانستن و اشتباه دیدن،

موقع بی‌مرادی ایجاد کردیم.

اگر درست خودتان را به عنوانِ من ذهنی
زیر نورافکن قرار بدهید، خواهید دید که
این من ذهنی هر فکری می کند، در واقع در
آن یک جوری برای شما ضرر هست.

به نظرِ خودش کام می گیرد، جلو می افتد
و از دیگران جلو می زند، یک چیزی را
به دست می آورد، ولی خوب که نگاه کنید
خواهید دید که آخر سر به ضرر شما تمام
می شود.

مولانا می‌گوید که، از سن خیلی جوانی،
حتی هفت، هشت سالگی ما می‌توانستیم
روز را ببینیم. چون پدر و مادر ما به صورتِ
عشق به ما کمک ندادند، آن آینه، آن
ترازو در ما زنده نشد، همه‌اش در علت‌ها
رفتیم علت‌ها هم ما را در قیاس و در
مقایسه، در سبب‌سازی نگه داشتند.

گنج حضور،
پرویز
شهبازی،
برنامه ۹۲۱

طلب بسیار مهم است، آیا شما واقعاً
می‌خواهید؟ می‌خواهید از این جبر
ناراحت‌کننده و نفس‌گیر پندار کمال
رها بشوید؟

باید به خودتان جواب بدھید که
آیا من می‌خواهم؟ خوب، حالا به
خودتان ثابت کنید که می‌خواهید.
اگر می‌خواهید باید قانون جبران
را رعایت کنید، این برنامه را گوش
کنید، روی خودتان کار کنید، ابیات
را حفظ کنید، تکرار کنید و به وسیله
ابیات ببینید، باید وقت بگذارید.



اولین آثار شُکر همین

فضاگشایی است. چرا؟ برای

این که شما دارید، چشمِ عدمتان

را باز می‌کنید و دارید به زندگی

زنده می‌شوید.

گنج حضور،
پرویز شهبازی،
برنامه ۹۱۱



یکی از مهم‌ترین نکات این است که وقتی شما فضایشایی می‌کنید و هشیاری‌تان از جنس نظر یا حضور می‌شود و مرکز تان عدم می‌شود، باید بدانید که خود خداوند، خود زندگی از همانیگی‌های شما دارد می‌رود به سوی خودش، یعنی هشیاری دارد جمع می‌شود و این زیر قانون «قضا و گنفکان» با فضایشایی شما انجام می‌شود.

از هیچ انسانی مراد نمی‌خواهیم چون او هم
بی‌وفاست. در او یک جنسی هست که عشق
است، زندگی است، خداوند است که بی‌وفا
نیست، آن را می‌خواهیم، با آن می‌توانیم ارتباط
برقرار کنیم که همان عشق است و آن را ذهن
نمی‌تواند نشان بدهد، بلکه باید فضا را باز کنیم
و از طریق فضای بازشده به آن عشق یا اتحاد،
بدون دخالت ذهن، ارتعاش کنیم.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۱

نگاهی که از طریق همانیدگی است، انسان را زیر سلطهٔ پندارِ کمال و کمال طلبی از طریق کامها و مُرادهای ذهنی نگه می‌دارد، انسان دچار جَبر می‌شود و اختیارش را از دست می‌دهد، خودش را به حساب نمی‌آورد، درنتیجه دچار حوادث می‌شود.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۱



واقعاً اگر شما بی‌مراد بشوید و خدا را شکر کنید،
فضا را باز کنید، بگویید زندگی می‌خواهد به من
کمک کند، می‌خواهد به من نشان بدهد که
هرض پندرار کمال دارم، یعنی هر دفعه که ما
بی‌مراد می‌شویم شکر کنیم، ناله و شکایت
نکنیم، تلخ نشویم، شکر کنیم که زندگی دارد
آن هررض را به من نشان می‌دهد، پس متوجه
هررض شدم بنابراین می‌گذارم کُنْفَکان این
هررض را معالجه کند.



کنج حضور، پرویز شبازی،

برنامه ۹۲۱

فضارا باز کنیم، خجستگی، مبارکی

و شادی زندگی بیايد.

کنج حضور، پرویز شهباذی، برنامه ۹۲۱



زندگی می خواهد در این لحظه قدم را بس
نیکو بوداریم، یعنی فضا را به طور کامل باز
کنیم و نگذاریم آن چیزی که ذهن فشان
می دهد روی ما کمترین اثر را داشته باشد.
خوب این کار راحت است؟ فه راحت نیست.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۱



بزرگترین لطف به خودمان این است که این
خطه، اولین قدم را نیکو برداریم و بگذاریم
رحمت ایزدی از طریق فنازی کشوده شده شامل

حالمان بشود.

گنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۲۱

هر موقع بی مُراد می شویم خدرا را پنگر می کنیم که دارد مارا
از پندار کمال نامه آگاه می کند.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۱





کنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۲۱

هر چقدر مقام ما پالا تر، اگر خودمان را
نشکنیم، به اشتباهمان اعتراف نکنیم،
خطرناک تر میشویم، دنیا را خراب می کنیم
و زندگی آدمها را پر پاد می دهیم.



سادی بی سبب احوال پرسی خداوند است.

کنج حضور، پرویز شهباز من رنامه ۹۲۱

وقتی من ذهنی داریم و نمی‌توانیم خودمان را نگه داریم می‌گوییم، من مسئول نیستم و نمی‌توانیم خودمان را به حساب بیاوریم، در جبر من ذهنی هستیم. تکرار اپیات مولانا اختیار ما را تعیین می‌کند، اختیارمان را به بیت‌ها می‌دهیم، از طرف دیگر ذهن ما هم ورزش می‌کند. بزرگ‌ترین خطری که آدم‌های مُسن را تهدید می‌کند، بی‌ورزشی و تنبیلی ذهن‌شان است.

کنج‌حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۲۱



گنج حضور

پرویز شهبازی

برنامه ۹۲۱



هر کسی که با فکر همانیده می خواهد به جایی
برسد و آزاد بشود، مرتب به قوانین علت و
معلول که این سبب این می شود، این سبب
این می شود، این طور نیست. زندگی خیلی
ساده است، یک قدم دارد، همین لحظه، آن
قدم را درست بردار و به طور کامل فضائشایی
کن.



هیچ کدام از کارهای

من ذهنی ما از خدا

نیست، خودمان

ایجادکننده هستیم،

گنج حضور

پرویز شهبازی،

برنامه ۹۲۱

اصلًاً چیزی به نام جبر

وجود ندارد.

The background of the image is a photograph of a sunset or sunrise over a body of water. The sky is filled with warm orange and yellow hues, transitioning into a darker blue at the bottom. A small, dark silhouette of a boat is visible on the horizon.

برنامه کنچ حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com